

نامه‌ای از محقق طوسی، و بحثی لغوی درباره یک عبارت

کارشناس ارشد معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات/دانشجوی کارشناسی ارشد واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی | سیدمحمدحسین میرفخرائی
| ۳۱۳-۳۲۲ |

۳۱۳

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

چکیده: در برخی منابع تاریخی از نامه‌ای کوتاه یاد شده است که خواجه نصیر آن را به فرمان هلاکوخان نوشته است. در این یادداشت اولاً به روایات تاریخی موجود درباره صدور نامه و متن آن اشاره می‌شود و در ادامه، بحثی درباره یکی از عبارات آن به میان آمده است.

کلیدواژه‌ها: نصیرالدین طوسی، هلاکوخان، صاحب حلب، نامه.

A Letter from Muḥaqqiq Ṭūsī and a Lexical Discussion
Seyed Mohammad Hossein Mirfakhraei

Abstract: In certain historical sources, there is mention of a brief letter written by Khājiḥ Naṣīr al-Dīn Ṭūsī under the command of Hulagu Khan. This note first refers to the historical accounts regarding the issuance of the letter and its text. Subsequently, the article delves into a discussion of one of the phrases within the letter.

Keywords: Naṣīr al-Dīn Ṭūsī, Hulagu Khan, the Ruler of Aleppo, letter.

اشاره

یکی از مکتوبات منتسب به خواجه نصیرالدین طوسی^۱ نامه‌ای است کوتاه که، به نقل برخی منابع، خواجه آن را به فرمان هولاکو خان^۲ هنگام یکی از فتوحات وی نوشته است. در این نوشتار ضمن اشاره به دو روایت از ماجرای نگارش این نامه، اندکی در زوایای متن آن کاوش می‌کنم.

مقدمه

درباره کم‌وکیف حضور خواجه نصیر در دربار هولاکو خان و اثرگذاری وی بر تصمیماتی چون یورش به بغداد و اسقاط خلافت و قتل خلیفه تاکنون تحقیقات گوناگونی صورت گرفته است. این تحقیقات هر قدر هم به نتیجه‌گیری‌های مختلف و بعضاً ضدونقیض منتهی شده باشند، کم‌وبیش در این داوری مشترک اند که خواجه به‌هرحال با مغولان همکاری محدود و مشروطی داشته است (بهشتی سرشت، ۱۳۸۹).

یکی از نوشته‌هایی که، به فرض صحت انتساب، می‌تواند جلوه‌ای از این همکاری به شمار رود نامه‌ای است که خواجه نصیر آن را به فرمان هولاکو خان به نگارش درآورده است. متن نامه — که به عربی است — کوتاه و لحن آن تهدیدآمیز است و نویسنده در آن ضمن استشهاد به آیاتی از قرآن مجید، مخاطب را به تسلیم در برابر هولاکو خان و لشکریانش فرامی‌خواند و از تمرد می‌هراساند. در ادامه، به برخی از منابعی اشاره می‌کنم که متن نامه در آن‌ها مذکور است، و در ضمن، روایات موجود درباره موقعیت نگارش نامه و مخاطب آن را برمی‌شمردم. سپس با تمرکز بیشتر بر متن، می‌کوشم صورت‌های ممکن یکی از عبارات را طرح و تا حد امکان بررسی کنم.

۱. نسخه‌های نامه و روایت‌ها از نگارش آن

۱.۱. روایات متقدم

۱. شاید متقدم‌ترین منبعی که بتوان در آن به نسخه‌ای از این نامه دست یافت جامع التواریخ، اثر گران سنگ رشیدالدین فضل‌الله همدانی^۳ باشد که به تعبیر علامه محمد

۱. حکیم و متکلم شیعی (۵۹۷ یا ۵۹۸-۶۷۲ق).

۲. نوه چنگیز خان، و اولین فرمانروای ایلخانی (۶۱۱-۶۱۳-۶۶۳ق).

۳. وزیر، مورخ و پزشک دوره ایلخانیان (حدود ۶۴۸-۷۱۸ق).

قزوینی، «در حدود سنه ۷۱۰ ق تألیف شده است» (همدانی، ۱۳۹۴: ۱: سی و سه)، یعنی قریب پنجاه سال پس از واقعه فتح بغداد. متن نامه بر پایه تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی چنین است:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ نَزَلْنَا بَغْدَادَ، سَنَةَ سِتِّ وَخَمْسِينَ وَسِتِّمِائَةَ؛ ﴿فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُتَذَرِّينَ﴾، فَدَعَوْنَا مَالِكَهَا وَأَبِي، فَحَقَّ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ﴿فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً﴾ وَقَدْ دَعَوْنَاكَ إِلَى طَاعَتِنَا؛ فَإِنْ أَتَيْتَ ﴿فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ﴾، وَإِنْ أَتَيْتَ فَخِزِّي وَخُسْرَانٍ. فَلَا تُكُنْ كَالْبَاجِحِثِ عَنِ حَتْفِهِ بِظَلْفِهِ، وَالْجَادِعِ مَارِنَ أَنْفِهِ بِكَفِّهِ، فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾، ﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾، ﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾ (همان: ۲: ۹۰۴).

به تصریح همدانی، نامه در ۶۵۶ ق و پس از فتح بغداد، به رسولان حلب داده شده است (تا آن را به والی حلب برسانند).

۲. یکی دیگر از منابع به نسبت متقدمی که متن نامه را به همراه روایتی از نگارش آن به دست داده مناقب العارفين شمس‌الدین احمد افلاکی عارفی است. افلاکی در ذیل فصل سوم کتاب خویش با عنوان «در اعلام بعضی مناقب ظاهر حضرت مولانا» آورده است:

همچنان اصحاب صحبت و رفاق شُبِّحَتْ - عَظَّمَ اللَّهُ ذِكْرَهُمْ - از حضرت خداوندگار - قَدَّسَ اللَّهُ لَطِيفَتَهُ - چنان روایت کردند که چون هلاوخان در سنه خمس و خمسین و سِتِّمِائَةَ (= ۶۵۵) به خطه بغداد رسید، محاربه و مقاتله عظیم کرده اصلاً فتحی نشد. هلاوخان فرمود سه روز هیچ‌کسی چیزی نخورد و اسپان را نیز علیق ندهند و هر یکی برای فتح بغداد و نصرت خان به یَرْتَعَانِ (= خداوند) خود لابه‌ها کنند، تا مگر مفتح الابواب فتحی پیش آرد و فتوحی حاصل شود، چه خدمت خلیفه متمول عظیم بود و متهتک مفرط.

چون سه روزه منقضی شد، خان به خدمت خواجه نصیرالدین طوسی - رَحِمَهُ اللَّهُ - که وزیر مملکت او بود و مدائز علیه، اشارت فرمود که «رقعه‌ای از پیش ما به نزد خلیفه بنویس تا مطیع شود و ایلی (= اطاعت) کند و ترمرد ننماید که حکم یَرْتَعَانِ چنان است و اگر ترمرد کند نتواند به سربردن؛ اگر بیاید، دولت و خلعت یابد و اگر نیاید دانم که نباید». فی الحال خواجه نصیرالدین بر کاغذی بنوشت:

أَمَّا بَعْدُ، حَمْدًا لِلَّهِ فَقَدْ نَزَلْنَا بِبَغْدَادٍ؛ ﴿فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْدَرِينَ﴾. فَدَعَوْنَا مَالِكَهَا فَأَبَى
﴿فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ﴾، ﴿فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً﴾. وَقَدْ دَعَوْنَاكَ إِلَى طَاعَتِنَا؛ فَإِنِ أَتَيْتَ
﴿فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ﴾، وَإِنِ أَتَيْتَ فَلَا سُلْطَانَ مِنْكَ عَلَيْكَ. فَلَا تَكُنْ كَالْبَاحِثِ عَنِ
حَتْفِهِ بِظُلْفِهِ وَالْجَادِعِ مَارِنٍ أَنْفِهِ بِكَفِّهِ. وَالسَّلَامُ.

و گویند مکتوب را به دست کتبوغا بهادور داده با جماعتی فرستادند؛ ابا کرده
تمرد نمود و بسی سَقَطْها (=دشنام) داد. همان روز فتح بغداد کرده خلیفه را
اسیر کردند (افلاکی عارفی، ۱۴۰۰: ۱۲۸).

چنان‌که از متن مناقب برمی‌آید، نامه در سال ۶۵۵ق و هنگام فتح بغداد نگاشته شده
و خطاب به خلیفه وقت (ابو احمد، عبدالله بن منصور بن محمد، المستعصم بالله)
بوده است. از آنجا که افلاکی کتاب خود را به سال ۷۵۴ق به پایان برده (همان:
پانزده)، پس میان تاریخ نوشته شدن نامه و نقل آن در مناقب قریب یک سده فاصله بوده
است. باید گفت چنانچه تصریحات همدانی را در کنار قضاوت‌هایی بگذاریم که درباره
اعتبار تاریخی مناقب مطرح است،^۱ نتیجه‌ای جز تردید در صحت کلام افلاکی
نخواهیم گرفت.

۲.۱. روایات متأخر

۱. منبع دیگری که می‌توان نسخه‌ای از این نامه را در آن یافت الکشکول شیخ بهایی^۲
است. شیخ در کشکول خود متن این نامه را با قدری اختلاف چنین آورده است:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ نَزَلْنَا بِبَغْدَادٍ، سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَسِتِّمِائَةَ؛ ﴿فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْدَرِينَ﴾،
فَدَعَوْنَا مَالِكَهَا إِلَى طَاعَتِنَا فَأَبَى، فَحَقَّ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ﴿فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً﴾ وَقَدْ دَعَوْنَاكَ
إِلَى طَاعَتِنَا؛ فَإِنِ أَتَيْتَ ﴿فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ﴾، فَإِنِ أَتَيْتَ فَلَا سُلْطَانَ مِنْكَ
عَلَيْكَ. فَلَا تَكُنْ كَالْبَاحِثِ عَنِ حَتْفِهِ بِظُلْفِهِ، وَالْجَادِعِ مَارِنٍ أَنْفِهِ بِكَفِّهِ. وَالسَّلَامُ
(العاملی، ۱۴۰۳ق: ۱: ۳۱۰ و ۳۱۱).

۱. برای مثال می‌توان به داوری بدیع الزمان فروزانفر اشاره کرد که معتقد بود افلاکی در کتاب خود «در نقل سنین و
تواریخ به هیچ‌روی دقت ننموده، چندان‌که تشخیص درست از نادرست به دشواری میسر است» (فروزانفر،
۱۳۸۷، ۱۷).

۲. حکیم، فقیه و ریاضی‌دان (۹۵۳-۱۰۳۱ق).

شیخ بهایی نیز مانند فضل‌الله همدانی موقعیت نگارش نامه را نه پیش از فتح بغداد، بلکه پس از فتح، و مخاطب آن را نه خلیفه، که والی حلب می‌داند: «كَتَبَ الْمُحَقِّقُ الْعَلَّامَةُ الطُّوسِيَّ إِلَى صَاحِبِ حَلَبٍ، بَعْدَ فَتْحِ بَغْدَادٍ...» (همان، ۳۱۰).

۲. سید نعمت‌الله جزایری^۱ هم در الانوار النعمانية متن نامه را آورده است. روایت او با روایت شیخ بهایی تنها در یک واژه اختلاف دارد: «مَلِكُهَا» به جای «مَالِكُهَا»، و پیدا است که با توجه به دست‌نویس قدیم، می‌توان بر این تفاوت چشم پوشید. سید هم مانند شیخ، موقعیت نگارش نامه را پس از فتح بغداد، و مخاطب آن را والی حلب ذکر می‌کند (الجزائری، ۱۴۲۹ق: ج ۴، ۶۹).

۳. شادروان محمدتقی مدرس رضوی در کتاب ارزشمند خود با عنوان احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی نسخه‌ای از این نامه را به نقل از جامع التواریخ رشیدی نقل کرده است که تفاوت‌های اندکی با اولین روایت در نوشتار حاضر دارد: نخست اینکه پس از «رِيحَان» عبارت «وَجَنَّةُ نَعِيمٍ» مذکور است، و پس از «حُسْرَان» نیز آمده است: «فَلَأَسْلَطَنَّ عَلَيَّكَ» (مدرس رضوی، ۱۳۵۴: ۳۵ و ۳۶). درعین حال توضیحات مدرس رضوی با سایر منابع متأخر همخوانی دارد: «در نوزدهم ربیع‌الاول هلاکو فرستادگان صاحب حلب را از بغداد بازگردانید و نامه‌ی ذیل را، که نیز به انشای خواجه طوسی است، به صاحب حلب نوشت» (همان، ۳۵). مدرس رضوی نام‌نشان از نسخه موردمراجعه خود ذکر نمی‌کند و از آنجا که به گفته محمد روشن در آرزوی به دست دادن تصحیحی از جامع التواریخ بوده (همدانی، ۱۳۹۴: ۱: بیست‌وهفت)، می‌توان حدس زد که در نقل نامه خواجه به نسخه‌ای خطی رجوع کرده است، و این نسخه، چنان‌که پیدا است، با تصحیح محمد روشن اختلافاتی دارد.

۲. بحثی لغوی درباره یک عبارت

یکی از دشواری‌های فهم فحوای نامه برمی‌گردد به دو ضبط گوناگون از یک عبارت: «فَلَأَسْلَطَنَّ» (ف+لا+سلطان) یا «فَلَأَسْلَطَنَّ» (ف+ل+أسلط+ن). در منابع یادشده در بالا (با چشم‌پوشی از نخستین منبع)، بر سر اختیار یکی از این دو ضبط اختلاف

۱. فقیه و ادیب امامی (۱۰۵۰-۱۱۱۲ق).

است.^۱ نیز بر سر بود و نبود جار و مجرورِ نخست (مِنْكَ) نیز اتفاق نظر نیست، چنان‌که ضبط مدرس رضوی به نقل از جامع التواریخ فاقد آن است. بر این اساس با این چهار صورت روبه روییم:

۱. فَلَأَسْلَطَنَّ عَلَيْكَ؛

۲. فَلَأَسْلَطَنَّ مِنْكَ عَلَيْكَ؛

۳. فَلَأَسْلُطَانَ عَلَيْكَ؛

۴. فَلَأَسْلُطَانَ مِنْكَ عَلَيْكَ.

معنایی که به اجمال می‌توان از صورت نخست برداشت کرد چنین است: «بی‌شک [کسانی را] بر تو چیره می‌گردانم.» صورت دوم را نیز چه بسا بتوان این‌طور معنا کرد: «بی‌شک [کسانی را] از [زیردستان] خودت بر تو چیره می‌گردانم.»^۲ صورت سوم و چهارم هم کم‌وبیش به چنین ترجمه‌ای راه می‌دهند: «(خودت) هیچ‌گونه تسلطی بر [سرنوشت] خودت نخواهی داشت.»^۳

لویس شیخو^۴ در جلد سوم از کتاب خود، مجانی الأَدَب، ذیل باب نوزدهم با عنوان «فی المراسلات»، و در فصلی به نام «فصل فی المراسلات بین الملوك والأمرأ»، نامه‌ی خواجه طوسی را آورده و صورت چهارم را برگزیده است (شیخو، ۱۸۸۵: ۳: ۲۷۳):

۱. پیدا است که این اختلاف ناشی از دست‌ورخط قدیم است: «فلا» به هر دو خوانش «فَلا» و «فَلأُ» راه می‌دهد، چون همزه گاه درج می‌شده و گاه نه. «سلطن» نیز چنین است: هم می‌توان آن را «سُلْطَن» خواند و هم «سَلِطَن».

۲. یا به تعبیر لویس شیخو، سخن تو باعث چیرگی بر تو خواهد شد (شیخو، ۱۸۸۸: ۳: ۴۸۲).

۳. صورت سوم به ترجمه‌ی دیگری هم راه می‌دهد که البته با توجه به سیاق مردود خواهد بود: «هیچ‌کس بر تو تسلطی نخواهد داشت.»

۴. ادیب و پژوهشگر یسوعی (۱۸۵۹-۱۹۲۷).

(۲۷۳)
الْبَابُ التَّاسِعُ عَشَرَ
فِي الْمُرَاسَلَاتِ

فصل في المراسلات بين الملوك والامراء.
كتاب المحقق الطوسي الى صاحب حلب بعد فتح بغداد
٣٥٠. اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ زَلْنَا بِغَدَادَ سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَسِتِّمِائَةَ فَسَاءَ
صَبَاحُ الْمُنْذِرِينَ فَدَعَوْنَا مَا لِكَمَا إِلَى طَاعَتِنَا. فَإِنْ أَتَيْتَ فَرُوحٌ وَرِيحَانُ
وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ. وَإِنْ أَيْتَ فَلَا سُلْطَانَ مِنْكَ عَلَيْكَ. فَلَا تَكُنْ كَالْبَاحِثِ
عَنْ حَنْفِهِ بِظَلْفِهِ. وَالْجَادِعِ مَارِنَ أَنْفِهِ بِكَفِّهِ. وَالسَّلَامُ

۳۲۰

آینه پژوهش | ۲۰۹
سال ۳۵ | شماره ۵
آذر و دی ۱۴۰۳

اما در شرحی که خود سه سال بعد بر این کتاب نوشته است، ظاهراً از این نظر برگشته و عبارت خواجه را مطابق صورت دوم توضیح داده است (شیخو، ۱۸۸۸: ۳: ۴۸۲):

صفحه	سطر	موضوع
۴۸۲		الجزء الثالث الوجه ۲۷۳ و ۲۷۴ العدد ۳۵۰ - ۳۵۲
		من القرآن من سورة-الصفات
۰۴	۰۴	(فلا سلطان منك عليك) اي يكون كلامك داعياً للتقلب عليك
۸۹۷	۸۹۷	(لا تكن كالباحث عن حنقه بظلفه والمطاع مارن أنفه بكفه) هما مثلان يضربان في من كان سبباً لهلاك نفسه. وانظف قدم القر والشاة وما اشبهها. ومثله قولهم: كالباحث عن مديته. واصله ان رجلاً طلب شفرة ليذبح صيده فبحث الحديد باظلافه فسقط على شفرة ذبحه بها. (ومارن الانقب) طرفه وما لان منهج موارن

نظیر همین اختلاف را می‌توان در جای دیگری نیز دید: محمدباقر خوانساری^۱ در کتاب خود، *روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات* نامه را به نقل از *الکَشْكُول* شیخ بهایی می‌آورد (وَمِنْهَا أَيْضًا بِرِوَايَةِ صَاحِبِ الْكَشْكُول...)، اما برخلاف شیخ که صورت چهارم را گزیده، صورت نخست را اختیار می‌کند (الموسوي الخوانساري، ۱۳۹۰: ۶: ۳۱۹). این‌ها همه دلالت بر این دارد که ترجیح یکی از این صورت‌ها بر دیگری کار ساده‌ای نیست.

۳. جمع‌بندی

چنان‌که از منابع معتبر و مختلف برمی‌آید، در اصل صدور نامه چه بسا نتوان شک کرد. نیز به اغلب احتمال باید گفت موقعیت نگارش آن پس از فتح بغداد، و مخاطبش نیز والی (صاحب) حلب بوده است. اما درباره عبارتی که صورت‌های گوناگون آن نقل شد، می‌توان چنین گفت: بر فرض وجود چنین عبارتی در متن نامه، پذیرش صورت‌های سوم و چهارم مستلزم قدری تکلف خواهد بود. در مقابل، صورت‌های اول و دوم پذیرفتنی‌تر می‌نمایند و از میان این دو نیز، صورت دوم در بردارنده معنای کامل‌تری است. با این حال ایرادی که به اختیار این صورت بتوان گرفت شاید این باشد: چگونه وقتی تمام افعال تهدیدآمیز پیشین در صیغه جمع (متکلم مع الغیر) آمده‌اند (نَزَلْنَا، دَعَوْنَا، أَخَذْنَا) یکباره این فعل به صیغه مفرد (متکلم وحده) آمده است (أَسَلَطُ)؟ پاسخی که اجمالاً می‌توان برای چنین پرسشی تدارک دید این است: چه بسا غرض خواجه از این تغییر کاریست اسلوب التفات باشد، چنان‌که نظیر آن را در قرآن مجید نیز می‌توان سراغ کرد: *قُلْنَا* *أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ*^۲. در اینجا نیز از صیغه جمع در «قُلْنَا» آغاز شده‌ایم و به صورت مفرد در «مِنِّي» و «هُدَايَ» رسیده‌ایم.

۱. ادیب، مورخ و محدث، معروف به صاحب روضات (۱۲۲۶-۱۳۱۳ق).

۲. گفتیم: «همه از بهشت فرو شوید؛ پس اگر از جانب من راهنمایی برایتان آمد، بر آن‌ها که از راهنمایی من پیروی کنند بیمی نخواهد بود و خود اندوهناک نمی‌شوند» (بقره: ۳۸، ترجمه عبدالمحمد آیتی).

کتاب‌نامه

- افلاکی عازفی، شمس‌الدین احمد، ۱۴۰۰، مناقب العارفين، با تصحیحات، حواشی و تعلیقات توفیق سبحانی، تهران: دوستان.
- بهشتی سرشت، محسن، ۱۳۸۹، «مواضع خواجه نصیرالدین طوسی در قبال یورش هولاکو خان به ایران»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، سال بیستم، شماره ۷۷.
- الجزائری، السید نعمه الله، ۱۴۲۹ق، الأنوار النعمانية، بیروت: دار القارئ.
- شیخو، لويس، ۱۸۸۵، مجانی الأدب في حدائق العرب، بیروت: مطبعة الآباء الیسوعیین.
- شیخو، لويس، ۱۸۸۸، شرح مجانی الأدب في حدائق العرب، بیروت: مطبعة الآباء الیسوعیین.
- العاملی، بهاء الدین محمد، ۱۴۰۳ق، الکشکول، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۷). مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی. تهران: معین.
- مدرس رضوی، محمدتقی، ۱۳۵۴، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی (نام کامل: احوال و آثار قدوه محققین و سلطان حکما و متکلمین، استاد بشر و عقل حادی عشر، ابوجعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی ملقب به نصیرالدین)، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- الموسوی الخوانساری، محمد باقر، ۱۳۹۰، روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات، قم: اسماعیلیان.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۹۴، جامع التواریخ (تاریخ مبارک غازانی)، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.